

اصول فلسفہ و روش رئالیسم

جلد اول۔ دوم۔ سوم

نکاح:

استاد علامہ سید محمد حسین طباطبائی

با مقدمہ و پاورقی بقلم استاد شہید مرتضیٰ مطہری

- اصول فلسفه و «روش رئالیسم»
- نویسنده: استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی
- مقدمه و پاورقی: بقلم استاد شهید مرتضی مطهری
- چاپ و صحافی: شرکت افست «سپاهی عام»
- تیراژ: پنجاه هزار نسخه
- حقوق چاپ متعلق به نویسنده است.

مقالة هشتم:

ضرورت و امکان «مقدمه»

۴۰۷-۴۳۶

ضرورت و امکان

۴۳۷-۴۸۶

مقالة نهم:

ملت و معلول

۴۸۹-۵۴۸

۵-۲۲

مقدمه «جلد اول»

مقاله اول:

۲۵-۳۱

فلسفه چیست؟

۳۲-۳۷

خاتمه مقاله

مقاله دوم:

۴۱-۶۶

فلسفه و سفسطه (ره‌آلیسم و ایده‌آلیسم)

مقاله سوم:

۶۹-۹۸

علم و ادراک

مقاله چهارم:

۱۰۱-۱۳۲

ارزش معلومات «مقدمه»

۱۳۳-۱۶۲

علم و معلوم - ارزش معلومات

۱۶۳-۱۶۵

مقدمه «جلد دوم»

مقاله پنجم:

۱۶۹-۱۸۶

پیدایش کثرت در ادراکات

۱۸۷-۲۶۵

پیدایش کثرت در علم و ادراک

مقاله ششم

۲۶۹-۲۷۹

ادراکات اعتباری «مقدمه»

۲۸۱-۳۴۲

اعتباریات و علوم حقیقیه یا اندیشه‌های پنداری

۳۴۳-۳۴۸

ارتباط اعتباریات با حقایق مترتبه بآنها یا...

۳۴۹-۳۵۱

مقدمه «جلد سوم»

مقاله هفتم:

۳۵۵-۳۶۶

واقمیت و هستی اشیا «مقدمه»

۳۶۷-۴۰۳

واقمیت و هستی اشیا

بسمه تعالی

مقدمه

در میان همه مقدسات بشر «دانش» یگانه چیزی است که همه افراد، از هر نژادی و تابع هر طریقه و مسلکی آنرا مقدس می‌شمارند و برفعت و عظمت و تقدس آن اعتراف دارند و حتی نادان‌ترین نادانها نیز دانش را از آن جهت که دانش است کوچک نمی‌شمارد و شایسته تحقیر نمیداند.

محبوبیت و احترام دانش نه تنها از آنجهت است که بهترین ابزار زندگی است و در مبارزه حیاتی با انسان نیرو میدهد و توانائی می‌بخشد و تسلط او را بر طبیعت مستقر می‌سازد، زیرا اگر چنین بود میبایست انسان با آن چشم بدانش نگاه کند که هر ابزار و وسیله کار دیگری را می‌بیند.

تاریخ علم مقرون برنجها و محرومیتها و مصائب و متاهی است که دانشمندان در راه کسب علم تحمل کرده‌اند و زندگی مادی را بر خویش تلخ ساخته‌اند و اگر علاقه‌مندی انسان بدانش تنها بمنظور رفع حوائج مادی زندگی بود پس اینچه از خودگذشتگیها و صرف نظر کردن از عیش و لذتها و خوشیهای زندگی در راه علم چرا؟ پیوند علم با روح بشر بالاتر از این پیوندهای پست و حقیری است که ابتداء تصور می‌رود.

دانش بهر اندازه که یقینی‌تر و شکننده‌تر شک و ریب و جهالت باشد و بهر اندازه که کلی‌تر و عمومی‌تر و پرده بزرگتری را بالا بزنند اهمیت و مطلوبیت بیشتری دارد.

در میان همه مجبولاتی که انسان آرزوی دست یافتن بآنها را دارد یکرشته از مسائل است که از این لحاظ در درجه اول اهمیت قرار دارد و آنها همان مسائل مربوط به نظام کلی عالم و جریان عمومی امور جهان و رمز هستی و راز دهر میباشند. انسان خواه از همده برآید و خواه بر نیاید نمیتواند از کاوش و فعالیت فکری دریاره آغاز و انجام جهان، مبدأ و غایت هستی، حدوث و قدم، وحدت و کثرت، متناهی و نامتناهی، هلت و معلول، واجب و ممکن و آنچه از این قبیل است خودداری کند. و همین خواهش فطری است که فلسفه را برای بشر بوجود آورده است.

فلسفه سراپای هستی را جولانگاه فکر بشر قرار میدهد و عقل و فکر انسانرا

بر روی بال و پر خود مینشانند و بسوی عوالمی که منتهای آرزو و غایت اشتیاق انسان سیر در آنعالم است پرواز میدهد.

تاریخ فلسفه با تاریخ فکر بشر توأم است لهذا نمیتوان یکقرن و زمان معین و یایک منطقه و مکان معین را بعنوان مبدأ و منشاء اصلی پیدایش فلسفه در روی زمین معرفی کرد. بشر بحکم خواهش فطری خویش هر وقت و در هر جا که مجال و فرصتی برای تفکر پیدا کرده است از اظهار نظر درباره نظام کلی عالم خودداری نکرده است و تا آنجا که تاریخ میتواند نشان بدهد در بسیاری از نقاط جهان مانند مصر و ایران و هندوچین و یونان فلاسفه و مفکرین بزرگ ظهور کرده اند و مکاتب فلسفی مهمی بوجود آورده اند و از دوره هائیکه فاصله تاریخی زیادی با ما ندارد و دست تطاول ایام نتوانسته است تمام آثار آن دوره ها را محو کند- کم و بیش آثار فلسفی باقی مانده است.

از آثار دوره های بالنسبه قدیم از همه بیشتر و بهتر آثار نهضت عظیم علمی و فلسفی یونان که تقریباً از دوهزار و ششصد سال قبل آغاز میشود باقی مانده است زیرا از آنوقت تاکنون فترتی که موجب محو و نابودی کلی آن آثار بشود حاصل نشده است.

آن نهضت فکری که در کرانه های آسیای صغیر و یونان پدید آمد، در اسکندریه تمقیب شد هنگامیکه حوزه اسکندریه و آتن رو به نابودی و اضمحلال کلی میرفت و ژوستینیان امپراطور روم شرقی در سال ۵۲۹ میلادی دستور تعطیل دانشگاهها و بستن درهای مدارس آتن و اسکندریه را داد و دانشمندان از بیم متواری شدند و حوزه های تدریس و تعلیم بهم خورد، دریک قطعه دیگر جهان نهضت دیگری با طلوع نیر اسلام آغاز شد و مقدمات مدنیت جدید و عمیق دیگری فراهم آمد. در اثر تشویق و تجلیلی که از طرف پیشوای عظیم الشان اسلام و اولیای بزرگواران دین از مقام دانش و دانشجوئی شد شعله طلب علم دو مرتبه در دلها روشن گشت تا آنکه تمدن وسیع و عظیم اسلامی بوجود آمد، رشته های مختلف علوم تدوین و تنظیم شد، کتابها از زبانهای مختلف و بیش از همه کتب یونانی ترجمه شد، مدارس و دانشگاهها از نو تاسیس گشت، کتابخانه ها پدید آمد، شهرهای بزرگ کشور پهناور اسلامی مهد علوم و محل آمد و شد محصلین گشت، از اروپای فعلی و سایر نقاط جهان محصلین بکشورهای اسلامی اعزام شد، تا آنکه بالاخره پس از گذشتن چند قرن تحول جدید اروپا پدید آمد و دوز عالم علم و دانش رخ داد آنچه رخ داد.

ولی چیزیکه از نظر تاریخ مسلم است اینست که یونان قدیم نیز سرمایه های اصلی معلومات خویش را مدیون مشرق زمین است و دانشمندان بزرگ آنجا مسافرتها بمشرق کرده اند و از اندوخته های دانشمندان شرقی بهره مند گشته و پس از عودت، در وطن خود منتشر ساخته اند. ما نمیخواهیم در اینمقدمه بمعرفی فلسفه باستانی مشرق و مقدار بهره ای که یونان باستان از آن برده است و یا معرفی فلسفه ده قرن پیش اسلامی و میزان استفاده ئیکه اروپای جدید از آن کرده است و یابحث در

مقدار میراثیکه از یونانیان بمسلمین رسید و تحولاتیکه در دوره اسلامی پیدا کرد و اینکه مسلمین فلسفه یونان را بچه صورتی درآوردند و چه اندازه از خود برآن افزودند پیردازیم، زیرا علاوه براینکه اگر بنا شود از روی سند و تحقیق در ایسن موضوعات قضاوت شود احتیاج بصرف وقتهای زیاد و نوشتن کتابهای مستقل دارد، با موضوع کتاب حاضر ارتباط زیادی ندارد.

آنچه باکتاب حاضر (نسبتاً) ارتباط بیشتری دارد و بملاوه کمتر درپاره آن گفتگو شده است یک معرفی اجمالی از فلسفه اسلامی از سه قرن ونیم پیش تاکنون است که متأسفانه کماحقه هنوز در جهان معرفی نشده است و قهراً از طرف طبقه جوان و تحصیل کرده های جدید خودمان نیز که معمولاً اطلاعاتشان دراین زمینه ها از طرق اروپائی است توجیهی که میبایست بآن نشده است.

این فلسفه که موسوم است به «حکمت متعالیه» بوسیله صدرالمتألهین شیرازی مشهور به ملاصدرا در قرن یازدهم هجری تأسیس شد و از آن ببعد محور تمام تعلیمات فلسفی در ایران تحقیقاتی بود که این دانشمند در مسائل مهم فلسفی بعمل آورده است.

تحقیقات صدرالمتألهین بیشتر در فلسفه اولی و حکمت الهی است. ملاصدرا آنچه در این زمینه از قدماء یونان و بالاخص افلاطون و ارسطو رسیده بود و آنچه حکماء بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و غیرهم توضیح داده بودند یا از خود افزوده بودند و آنچه عرفاء بزرگ با هدایت ذوق و قوت عرفان یافته بودند بخیبی هضم کرد و از نو اساس جدیدی را پی ریزی کرد و آنرا بر اصول و قواعدی محکم و خلل ناپذیر استوار کرد و از جنبه استدلال و برهان مسائل فلسفه را بصورت قواعد ریاضی درآورد که هر یک از دیگری استخراج و استنباط می شود و باینوسیله فلسفه را از پراکنندگی طرقت استدلال بیرون آورد.

از زمان ارسطو که برخلاف نظریات استادش افلاطون قیام کرد پیوسته دو مکتب و دو مشرب فلسفی بموازات یکدیگر سیر میکرد که افلاطون و ارسطو هر یک نماینده یکی از این دو مشرب فلسفی بودند و در هر یک از دوره ها هر یک از این دو مشرب فلسفی پیروانی داشتند، در میان مسلمین نیز این دو مشرب بنام مشرب اشراق و مشرب مشاء معروف بود و دوهزار سال مشاجرات فلسفی بین این دو دسته چه در یونان و چه در اسکندریه و چه در میان مسلمین و چه در اروپای قرون وسطی ادامه داشت ولی صدرالمتألهین با اساس جدیدیکه از نو پی ریزی کرد باین مشاجرات دوهزار ساله خاتمه داد بطوریکه بعد از او دیگر مکتب اشراق و مکتب مشاء درمقابل یکدیگر معنا ندارد و هرکس که بعد از وی آمده و بفلسفه وی آشنائی پیدا کرده مشاجرات دوهزار ساله اشراقی و مشائی را خاتمه یافته دیده است.

فلسفه صدرالمتألهین علاوه برآنکه از جنبه های بدیع و بیسابقه است نتیجه زحمات هشتصدساله محققین بزرگی است که هر یک از آنها در جلو بردن فلسفه سپیم هستند. با همه این احوال مطابق گواهی خاورشناسان متأسفانه تاالان که تقریباً

چهار قرن از بدو پیدایش این فلسفه می‌گذرد هنوز در اروپا يك معرفی صحیحی ولو اجمالاً از آن نشده است.

پروفسور ادوارد برون مستشرق معروف انگلیسی متوفی در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی که عمر خویش را صرف مطالعه درباره ایران و تاریخ ایران کرده است در جلد چهارم تاریخ ادبیات ایران میگوید: «باوجود شهرت و رواج فلسفه ملاصدرا در ایران فقط دو خلاصه سطحی و ناقص از طریقه فلسفی او در السنه اروپائی دیده‌ام. کنت‌گوبینو چند صفحه راجع بمقائد ملاصدرا نگاشته اما معلومات او ظاهراً بالتمام از درس شفاهی معلمینش (در ایران) مأخوذ بوده و معلمین هم علی‌الظاهر اطلاع کاملی نسبت بان عقاید نداشته‌اند. گوبینو در پایان شرحیکه راجع بملاصدرا نوشته گوید طریقه حقیقی ملاصدرا عیناً متخذ از ابوعلی‌سینا است در صورتیکه صاحب روضات‌الجنات راجع بملاصدرا مینویسد کان... منقحاً اساس الاشراف بمالا مزید علیه و مفتحاً ابواب الفضيحة علی طریقه‌المشام والرواق. تمریف مختصرتر ولی جدی‌تر و صحیح‌تر که از مذهب ملاصدرا نموده‌اند آنستکه شیخ محمد اقبال (دکتر اقبال پاکستانی) کرده است.»

ایضاً ادوارد برون در همان کتاب مینویسد «مشهورترین کتب ملاصدرا اسفار اربعه و شواهد‌الربوبیه است» و در پاورقی تذکر میدهد که «کنت‌گوبینو در معنای اسفار که جمع سفر «یعنی کتاب» است اشتباه کرده و آنرا جمع سفر گرفته». در کتاب مذاهب و فلسفه‌های آسیای وسطی صفحه ۸۱ مینویسد: «ملاصدرا چند کتاب دیگر راجع بمسافرت (سفرنامه) نوشته است.»

کتابیکه مرحوم اقبال پاکستانی بزبان انگلیسی هنگام تحصیل در دانشگاه کمبریج بنام توسعه حکمت در اسلام منتشر کرده است بدست نیامد ولی قدر مسلم اینست که بسیار مختصر و ناچیز بوده است.

این دو نفر (کنت‌گوبینو - ادوارد برون) از مستشرقین بزرگ بشمار میروند. دانشمند متبع مرحوم شیخ محمدخان قزوینی که خود در حدود سی‌سال در کتابخانه‌های مختلف اروپا مشغول مطالعه بوده‌است و با بسیاری از خاورشناسان رابطه نزدیک و صمیمی داشته است در مقاله‌ای که در مجله ایران‌نشر چاپ برلین بمناسبت فوت ادوارد برون منتشر کرده و جزء «بیست مقاله» ایشان ضبط شده است درباره ادبیات ایران میگوید «ما بین مستشرقین اروپا و آمریکا هیچکس اینهمه زحمت درباره ادبیات ایران نگشیده است و مخصوصاً بسادبیات و ذوقیات و منویات ایران یعنی بافکار حکما و عرفا و ارباب مذاهب این مملکت این اندازه محبت خالص و صمیمی از اعماق قلب نداشته است» ایضاً در همان مقاله راجع بکنت‌گوبینو مینویسد «وی از نویسندگان بسیار مشهور فرانسه است و صاحب تألیفات در مواضع فلسفی و اجتماعی و مذهبی و تاریخی و غیره و مؤسس طریقه مخصوصی است از فلسفه تاریخ معروف به «گوبینیسیم» که مخصوصاً در آلمان پیروان زیاد دارد وی در سنوات ۱۲۷۱-۱۲۷۴ (هجری قمری) بسمت نیابت اول سفارت فرانسه در طهران

و در سنوات ۱۲۷۸-۱۲۸۰ بسمت وزیر مختاری همان دولت در همان شهر اقامت داشته است.»

چنانکه ملاحظه میفرمائید یکی از این دو مستشرق بزرگ صدرالمتألهین را تابع مکتب مشاء معرفی میکند و دیگری در مقام رد قول او بمسئولیات یکی از کتب تواریخ و تراجم (روضات الجنات) استناد میکند یکی میگوید اسفار سفرنامه است دیگری میگوید اسفار جمع سفر بمعنای کتاب است و اگر ایندو نفر شخصاً ورق اول اسفار را مطالعه کرده بودند میدانستند که اسفار نه جمع سفر است و نه سفرنامه است.

آن معلم شفاهی که ادوارد برون میگوید که به گوینو در ایران فلسفه ملاصدرا را تعلیم میکرده است علی الظاهر یکنفر یهودی بوده است بنام ملال لاله زار و پاکمک و معاونت او بوده که رساله گفتار دکارت را بفارسی ترجمه کرده است. گوینو در همان کتاب در ضمن شرح حال صدرالمتألهین از استاد وی فیلسوف عظیم الشان میرمحمد باقر داماد بعنوان یکنفر «دیالکتیسین» (جدلی) یاد میکند. و پس از آنکه رفتن ملاصدرا را پدرس میرداماد با اشاره شیخ بهائی نقل میکند بنتیجه تحصیلات ملاصدرا نزد میرداماد اینطور اشاره میکند «و پس از چند سال بفصاحت و بلاغتی که در او سراغ داریم رسید».

غرض ما انتقاد از روش مستشرقین نیست زیرا این انتظار بی جایی است از ما که از افراد ملل بیگانه توقع داشته باشیم که آنها بیایند و مثلاً فلسفه و علوم یا مذهب یا ادبیات یا تاریخ ما را توضیح دهند و بجهان معرفی کنند. در زبان عربی اینمثل معروف است **ما حک ظهري مثل ظفري** یعنی هیچ چیزی مانند سرانگشت خودم پشتم را خارش نمیدهد. اگر مردمی راستی علاقه مند باشند که خود را بشناسند و تاریخ یا ادبیات یا مذهب یا فلسفه خود را بجهانیان معرفی کنند، تنها راهش اینست که اینکار بوسیله خودشان انجام بگیرد. افراد ملل بیگانه اگر فرضاً پاکمال بی غرضی و علاقه مندی دست باینکار بزنند بالاخره در اثر عدم آشنائی کامل گرفتار اغلاط و اشتباهات بزرگی میشوند چنانکه صدها از این اشتباهات در مورد بیان تاریخ یا معرفی آداب و عادات ساده رسمی رخ داده است تا چه رسد بفلسفه که تخصص فنی لازم دارد و تنها دانستن زبان و مراجعه بکتب کافی نیست.

برای کسانی که بعملیات خاورشناسان اعتقاد راسخ دارند بعنوان نمونه این قسمت را نقل میکنیم - همین کنت گوینو سابق الذکر که در زمان ناصرالدینشاه در ایران اقامت داشته و زبان فارسی را خوب تکلم میکرده در کتابیکه بنام **دسه سال در ایران** بزبان فرانسه منتشر کرده و بفارسی ترجمه شده است آنجا که کیفیت احوال پریمی ایرانیان را شرح میدهد میگوید **دپس از آنکه شما و صاحبخانه و جمیع حضار نشستید شما بطرف صاحبخانه رو میکنید و میگوئید آیا بینی شما فریه است؟ صاحبخانه میگوید در سایه توجهات پاریمتالی بینی من فریه است بینی شما چطور؟...** من در بعضی مجالس دیده ام که حتی پنجمرتبه این را از یکنفر

سؤال کرده‌اند و او پاسخ داده است و حتی شنیدم در توصیف... (یکی از علماء تهران) می‌گفتند که از بزرگترین خصائلش این بود که وقتی بملاقات یکی از بزرگان میرفت نه تنها در خصوص بینی وی و متعلقان وی پرسش مینمود بلکه راجع به بینی تمام نوکرها و حتی دربان استفسار میکرد.

ملاحظه کنید که اینمرد در اثر عدم آشنائی کامل به تمبیرات زبان فارسی و گمان اینکه در جمله «دماغ شما چاق است؟» منظور از کلمه دماغ، بینی و منظور از چاقی، فریبی است دچار چه اشتباهی شده و بچه صورت مسخره‌آمیزی آنرا نقل کرده است.

قطعاً کنت گوینو در بیان اینجمله فرض سوئی نداشته و تنها عدم آشنائی کامل به تمبیرات فارسی او را باین اشتباه انداخته است.

وقتی که در مقام معرفی آداب و عادات رسمی اینگونه اشتباهات رخ میدهد در مورد افکار فلسفی چه انتظاری میتوان داشت. مامیدانیم در خود ایران که مهد پرورش افکار کسانی مانند بوعلی و صدرالمتألهین است در تمام دوره‌ها فضلائیکه مایل بودند بآن افکار آشنائی کامل پیدا کنند سالها از عمر خویش را صرف اینکار میکردند آخر کار در میان هزاران محصل فقط افراد معدودی بودند که واقعاً از عهده اینکار برمیآمدند و غالباً عده آنها از عدد انگشتان یکدست تجاوز نمیکرد. بنابراین چگونه ما میتوانیم اطمینان پیدا کنیم که فلسفه ده‌قرن پیش اسلامی و افکار ابن‌سینا مثلاً همانطور که مفهوم شاگردان خودشان بوده در ترجمه‌هائیکه از آنها شده است منعکس گردیده است.

مقارن زمانیکه صدرالمتألهین در ایران مشغول زیر و رو کردن فلسفه و ریختن طرح جدیدی بود (قرن یازدهم هجری و شانزدهم میلادی) در اروپا نیز جنبش علمی و فلسفی عظیمی که مقدماتش از چند قرن پیش از آن فراهم شده بود پدید آمد و درست همان زمانیکه صدرالمتألهین در حال انزوا و خلوت بتفکر و ریاضت پرداخته بود و مدتی گوهستان قم را برای اینکار انتخاب کرده بود تأییدتر بتواند افکار وسیع خویش را برشته تحریر درآورد، در اروپا دکارت فرانسوی نمونه جدیدی از خود ساز کرد، ربقه تقلید قدما را از گردن خویش دور افکند و راه نوی پیش گرفت و چندین سال در گوشه‌ای از هلند انزوا و گوشه‌نشینی اختیار کرد و فارغ از امور زندگانی روزگار خویش را وقف امور علمی کرد.

از زمان دکارت بیعد اروپا بسرعت مسرام‌آوری بکشفیات علمی نائل گشت. در تمام رشته‌های علمی طریق تحقیق عوض شد و مسائل جدیدی پدید آمد. علاوه بر دانشمندانیکه در رشته‌های علوم طبیعی و ریاضی پیدا شدند، فلاسفه بزرگی نیز هریک پس از دیگری ظهور کردند و فلسفه را وارد مراحل تازه‌ئی کردند. در فلسفه جدید اروپا بمسائلی که سابقاً در قرون وسطی مورد توجه بود

کمتر توجه میشود و در عوض يك عده مسائل جدید که کمتر مورد توجه قدما بود مطرح میشود.

در اروپا از زمان دکارت تا عصر حاضر مکاتب فلسفی گوناگونی پدید آمده هر دسته پیرو يك مکتب خاصی شده‌اند. برخی بفلسفه تمثلی پرداخته‌اند و برخی دیگر از دریچه علوم تجربی بفلسفه نظر کرده‌اند. بعضی مسائل فلسفه اولی و حکمت الهی را قابل بحث و تحقیق دانسته و در این زمینه آراء و نظریاتی ابراز داشته‌اند و بعضی دیگر مدعی شده‌اند که اساساً بشر از درک این مسائل عاجز است و آنچه تاکنون نفعاً یا اثباتاً در این زمینه گفته شده بلا دلیل بوده است. گروهی در عقاید خود الهی شده‌اند و گروهی مادی.

رویه‌مرفته در آن فنی که از قدیم بعنوان «فلسفه حقیقی» یا «علم اعلی» شناخته شده است یعنی فن تحقیق در نظام کلی عالم و توضیح سرپای هستی، در اروپا چه در قرون وسطی و چه در دوره جدید پیشرفت قابل ملاحظه‌ای حاصل نشده است و يك سیستم قوی و قانع‌کننده‌ای که فلسفه را از تشتت و تفرق و پراکندگی نجات بخشد بوجود نیامده و همین امر موجب پیدایش مشربهای ضد و نقیض در اروپا شده است و آنچه هم از تحقیقات اروپائی قابل ملاحظه و شایسته تحسین و تمجید است و بنام مسائل فلسفی معروف است در حقیقت مربوط به فلسفه نیست بلکه مربوط به ریاضیات یا فیزیک یا روانشناسی است.

و الحق باید انصاف داد فلاسفه اسلامی که بیشتر همت خویش را صرف تحقیق در این فن کرده‌اند خوب از عهده اینکار برآمده‌اند و فلسفه نیمه‌کاره یونان را تا حد زیادی جلو برده‌اند و با آنکه فلسفه یونان در ابتداء ورود در حوزه اسلامی مجموعاً بیش از دوپست مسئله نبود در فلسفه اسلامی بالغ بر هفتصد مسئله شده است و علاوه اصول و مبانی و طرق استدلال حتی در مسائل اولیه یونان بکلی تغییر کرده و مسائل فلسفه تقریباً خاصیت ریاضی پیدا کرده. این خصوصیت در فلسفه صدرالمتألهین کاملاً هویدا است و باید انصاف داد که در اینجهت تقدم با دانشمندان اسلامی است. اینها مطالبی است که در ضمن این سلسله مقالات با اسناد و دلائل بر خواننده محترم روشن خواهد گشت.

مدتی است که موج فلسفه اروپا بایران هم رسیده و کم و بیش رسالات فلسفی از زبانهای اروپائی بفارسی ترجمه شده است و شاید اولین نشریه فلسفی جدید بزبان فارسی ترجمه رساله گفتار دکارت است که در يك قرن پیش بوسیله کنت‌گوبینو و دستیارى بعضی ترجمه شده و البته بعدها هرچه بیشتر صیت علوم غربی پیچید نام علماء و فلاسفه غرب هم بیشتر بر سر زبانها افتاد و بتدریج کتابها و رساله‌های بیشتری بزبان فارسی منتشر شد و عده‌ای هم از طریق رسالات و مجلات عربی از نظریات جدید آگاه میشدند و با اینکه مدتی است که توجه علاقه‌مندان

جلب شده است که عقاید و آراء جدید در فلسفه قدیم وارد شود و بین نظریات جدید و نظریات فلاسفه اسلامی مقایسه شود متأسفانه تاکنون این منظور عملی نگردیده و از آن زمان تاکنون آنچه رسالات فلسفی نشر یافته یا صرفاً بسبب قدما بوده و احیاناً در مسائل مرتبط با طبیعیات و فلکیات هم که نظریات جدید بکلی مخالف آنها است باز از سبب قدیم پیروی شده و یا آنکه صرفاً جنبه نقل و ترجمه نظریات جدید را داشته است. و چونکه طریق تحقیق و سبب ورود و خروج فلاسفه جدید با قدما اختلاف کلی دارد و از طرف دیگر بیشتر مسائلی که در فلسفه قدیم و بالخصوص در فلسفه صدرالمآلین نقش عمده را دارد در فلسفه جدید کمتر بآنها توجه شده یا اصلاً مورد توجه قرار نگرفته و در عوض مسائل دیگری در این فلسفه مطرح شده که قدما کمتر بآن توجه داشته‌اند یا اصلاً توجه نداشته‌اند، از خواندن و مطالعه این دورشته کتب فایده و نتیجه‌ایکه منظور اهل فضل است حاصل نشده است.

از اینرو کتاب حاضر که جلد اول آن از نظر خوانندگان محترم میگذرد بهیچیک از دوسبک نگارش فلسفی که در بالا شرح داده شد نگارش نیافته.

این کتاب مشتمل بر یک دوره مختصر فلسفه است. مهمات مسائل فلسفه را بیان میکند و سعی شده است که حتی الامکان ساده و عمومی فهم باشد تا جمیع اشخاصیکه ذوق فلسفی دارند یا داشتن اطلاعات مختصری بفرخور حال خود استفاده کنند و لذا از ذکر دلایل و براهین متعدد در هر مورد خودداری شده و برای اثبات هر مدعا ساده‌ترین راهها و بسیط‌ترین براهین انتخاب شده است.

در این کتاب در عین اینکه از تحقیقات گرانبهای هزار ساله فلسفه اسلامی استفاده شده است بآراء و تحقیقات دانشمندان بزرگ اروپا نیز توجه کامل شده. در این کتاب هم مسائلی که در فلسفه قدیم نقش عمده را دارد و هم مسائلی که در فلسفه جدید حائز اهمیت است مطرح میشود. و چنانکه در جای خود توضیح میدهم در ضمن این کتاب به قسمتهائی برخورد خواهد شد که در هیچیک از فلسفه اسلامی و فلسفه اروپائی سابقه ندارد مانند معظم مسائلی که در مقاله پنجم حل شده و آنچه در مقاله ششم بیان شده است.

در مقاله ششم باطرز بی‌سابقه‌ای بنقادی دستگاه ادراکی و تمیز و تفکیک ادراکات حقیقی از ادراکات اعتباری پرداخته شده است در اینمقاله هویت و موقعیت ادراکات اعتباری نشان داده میشود و فلسفه از آمیزش با آنها برگزیده شده میشود و همین آمیزش نابجا است که بسیاری از فلاسفه را از پا درآورده است.

در این کتاب در عین اینکه فلسفه حریم خود را حفظ کرده با علوم مختلط نمی‌شود، رابطه فلسفه و علم محفوظ مانده است ولی رابطه فلسفه با طبیعیات و فلکیات قدیم بکلی قطع شده و لدی‌الافتضا از نظریات علمی جدید استفاده می‌شود.

مؤلف کتاب حاضر حضرت استاد علامه دام‌بقائه - که سالها از عمر خویش

را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه کرده‌اند و از روی بصیرت آرام و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و صدرالمقالبین و غیر هم احاطه دارند و بملاوه روی عشق فطری و ذوق طبعی افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز بخوبی از نظر گذرانیده‌اند و در سنوات اخیر علاوه بر تدریسات فقهی و اصولی و تفسیری یگانه مدارس حکمت الهی در حوزه علمیه قم میباشند و خود اینجانب قسمتی از تحصیلات فلسفی خود (الهیات شفای بوعلی) را از محضر ایشان استفاده کرده است - سالها است در این فکر هستند که بتالیف یک دوره فلسفه بپردازند که هم مشتمل بر تحقیقات گرانمایه هزارساله فلسفه اسلامی باشد و هم آراء و نظریات فلسفی جدید مورد توجه قرار گیرد و این فاصله زیاد که بین نظریات فلسفی قدیم و جدید ابتداء بنظر میرسد و این دورا بصورت دوفن مختلف و غیر مرتبط بهم جلوه‌گر میسازد مرتفع شود و بالاخره بصورتی درآید که با احتیاجات فکری عصری بهتر تطبیق شود و مخصوصاً ارزش فلسفه الهی که جلوه‌دار آن دانشمندان اسلامی هستند و فلسفه مادی در تبلیغات خود دوره آنرا خاتمه یافته معرفی میکنند بخوبی روشن شود.

نشریات روزافزون فلسفی اخیر و توجه جوانان روشن فکر ما بآثار فلسفی دانشمندان اروپا که هرروز بصورت ترجمه یا مقاله و رساله در عالم مطبوعات ظاهر میشود و این خود نماینده روح کنجکار و حقیقتجوی این مردم است که از هزارها سال پیش سابقه دارد و از طرف دیگر انتشارات مجهز به تبلیغات سیاسی و حزبی فلسفه مادی جدید (ماتریالیسم دیالکتیک) بیش از پیش حضرت معظم له را مصمم نمود که در راه مقصود خود گام بردارند لهذا از چند سال پیش ابتداء به تشکیل يك انجمن بحث و انتقاد فلسفی مرکب از عده‌ای از فضلا مبادرت کردند و از دو سال ونیم پیش در آن انجمن بنا بر این بود که حضرت معظم له در خلال هفته قسمتهائی تهیه میکردند و در جلسات انجمن که در هفته، دوشب بان اختصاص داده شده بود قرائت میشد و هرکسی هر نظری داشت اظهار میکرد. و اینجانب نیز تا یکسال ونیم پیش که در قم بود افتخار شرکت در آن انجمن را داشت و هنوز هم آن انجمن ادامه دارد و تاکنون چهارده مقاله فلسفی که چهارتای آنها از نظر خوانندگان محترم میگردد نگارش یافته.

این روشی که حضرت معظم له آغاز کرده‌اند يك اقدام اساسی است و فلسفه را در ایران وارد مرحله جدیدی میکند. محصلین فلسفه سابقاً اطلاعاتشان منحصر بود بآنچه در کتابهای معمولی تدریسی خوانده بودند ولی با آنکه چند سالی پیش از اقدامات حضرت معظم له نمیگذرد بسیاری از محصلین حوزه علمیه قم هستند که اطلاعات فلسفی نسبتاً جامعی دارند و مخصوصاً بمطالب و تئوریهای فلسفه مادی زیاد آشنا هستند و راههای مغفله آنرا بخوبی دریافته‌اند.

از ابتداء تنظیم این مقالات علاقه‌مندان زیادی از روی آنها نسخه بر میداشتند و حتی بعضی از اهل علم خارج حوزه قم نیز که از موضوع آگاه شده بودند نسخه‌هایی

تمپیه میکردند و اینمقالات دست بدست میگشت تا آنکه در حدود یکسال ونیم پیش عده‌ای از علاقمندان تقاضا کردند که اینمقالات از همین حالا چاپ شود تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و ضمناً متذکر شدند که با آنکه بزبان فارسی نوشته شده و سعی شده است حتی‌الامکان ساده باشد، برای فهم عمومی لقییل است و احتیاج بتوضیحاتی دارد لهذا خوب است از این لحاظ تجدید نظری بشود. مقارن این احوال، مقدرات اینجانب را پس از پانزده سال اقامت و اشتغال علمی در حوزه قم بطهران کشانید. حضرت معظم‌له بواسطه کثرت مشاغل تدریسی و تالیفی فقهی و اصولی و تفسیری و فلسفی اینکار را بعهده اینجانب گذاشتند و اینجانب نیز چندماه وقت خود را تا حدیکه سایر مشاغل اجازه میداد صرف این کار کردم و بتوضیح بعضی قسمتها و اضافه کردن بعضی قسمتها (در مواردیکه بنظر خودم لزوم آنها را استنباط کردم) بضمانت شخص خودم پرداختم و بالاخره بهمین صورتی درآمد که ملاحظه میفرمائید.

اینجانب تاکنون بنوشتن پاورقی برای چهارمقاله ازاین سلسله مقالات توفیق یافته‌ام که با خود آن چهار مقاله بعنوان جلد اول کتاب از نظر خوانندگان محترم میگردد و همانطوریکه ملاحظه میفرمائید مقاله اول در معرفتی فلسفه است (فلسفه چیست؟) و سه مقاله دیگر در مسائل مربوط به علم (ادراک) است که یکی بعنوان «رنالیسم و ایده‌نالیسم» و دیگری بعنوان «علم و ادراک» و سومی تحت عنوان «ارزش معلومات» نگارش یافته - سایر مقالاتیکه تاکنون از طرف مؤلف تنظیم شده از اینقرار است:

مقاله پنجم	پیدایش کثرت در علم
مقاله ششم	ادراکات اختیاریه
مقاله هفتم	مباحث وجود
مقاله هشتم	امکان و وجود - جبر و اختیار
مقاله نهم	علت و معلول
مقاله دهم	امکان و فعلیت - حرکت - زمان
مقاله یازدهم	حدوث و قدم - تقدم، تأخر، ممیت
مقاله دوازدهم	وحدت و کثرت
مقاله سیزدهم	مسببیت - جوهر و عرض
مقاله چهاردهم	خدای جهان و جهان (الهیات)

•••

در ضمن این فصول و مقالات آرام بسیاری از دانشمندان قدیم و جدید چه الهی و چه مادی مورد بحث و انتقاد قرار گرفته و بعلت خاصی که بعداً گفته خواهد شد بهادیت جدید (ماتریالیسم دیالکتیک) بیشتر توجه شده و سعی شده است که تمام انحرافات این مکتب بطور وضوح نمایانده شود.

از زمانهای قدیم آراء و عقاید مادی مربوط بنفی علت اولی یا نفی غایت یا نفی مجرد روح در کتب فلسفه مطرح میشود ولی چیزیکه بحسب تاریخ مسلم است اینست که در میان پیشینیان هیچگاه يك مکتب مشخص مادی که بکلی منکر ماوراءالطبیعه باشد و وجود را مساوی ماده بداند پدید نیامده است و از زمانهای بسیار قدیم که بحثهای فلسفی وجود داشته گفتگو از عالمی ماوراءعالم طبیعت در میان بوده و البته تردیدی نیست که این بحثها ابتداء بسیار بسیط و ساده بوده بعدها بتدریج منطقی‌تر و برهانی‌تر شده و توسعه بیشتری پیدا کرده.

بطوریکه از کلماتیکه قدما نقل کرده‌اند برمیآید، نخستین بحثهای فلسفی را که صورت مکتب فلسفی بخود گرفته «هرمس» حکیم تنظیم نموده و عده‌ئی از فلاسفه که «هرامسه» خوانده میشوند در مکتب او تعلیم و تربیت یافته‌اند و چنانکه از کتاب علل منسوب به بلیناس برمیآید در آن عهد فلسفه بنام علل اشیاء نامیده میشده. پیروان این مکتب بوجود عالمی ماوراءعالم طبیعت قائل بوده‌اند.

پس از این دوره نظرهای فلسفی گوناگونی از ملطیین داریم، دوره ملطیین را میتوان دوره دوم تکامل فلسفه نامید، در این دوره نیز مطابق نقلهای تاریخی قدیم و جدید و آنچه در کتب فلسفه از عقاید و آراء آنها نقل شده گفتگو از عالمی ماوراءعالم طبیعت در میان بوده. همچنین یونانیین معاصر ملطیین یا متأخر از آنها تا زمان سقراط.

آنچه هم از فلاسفه هندوچین که معاصر ملطیین (قرن ششم قبل از میلاد) یا قبل از آنها بوده‌اند نقل شده است تقریباً همینطور است. بالاخره در میان پیشینیان يك مکتب مشخص فلسفی که دارای پیروانی بوده باشد و بکلی منکر ماوراءالطبیعه بوده باشد نمیتوان پیدا کرد. افراد مادی و دهری که در غالب ازمنه بوده‌اند غالباً کسانی هستند که در حال حیرت و تردید بوده‌اند و مدعی بوده‌اند که ادله الهیون آنها را قانع نکرده است.

علیهذا برای فلسفه مادی نمیتوان يك سابقه تاریخی پیدا کرد و تنها در قرن هیجدهم و نوزدهم بود که دراروپا فلسفه مادی بمللی که عنقریب خواهیم گفت سروصدائی راه انداخت و قیافه يك مکتب فلسفی بخود گرفت و در مقابل سایر مکاتب عرض‌انداز و اظهار قدرت نمود هرچند طولی نکشید که در قرن بیستم با شکست شدید مواجه شد و جلال و جبروت خود را از دست داد. پس در حقیقت تاریخچه حقیقی فلسفه مادی از قرن هیجدهم شروع میشود.

ولی مادیین خودشان سعی دارند که مکتب مادی را دارای يك سابقه ممتد تاریخی و جمیع دانشمندان بزرگ دنیا را مادی جلوه دهند جلوداران پیشروی علوم را مادی و مادیین را جلوداران پیشروی علوم معرفی کنند تا جائیکه گاهی درباره ارسطو میگویند «بین ماتریالیسم و ایده‌الیسم در نوسان بوده و گاهی در نوشتجات خود ابن‌سینا را نیز «ماتریالیست» میخوانند.

مادیین در نشریات خود تمام فلاسفه یونان از زمان ثالیس ملطی تا زمان

سقراط را مادی میخوانند بخیر آلمانی، مادی معروف قرن نوزدهم در مقاله پنجم از شرحیکه بر نظریه داروین نوشته است و دکتر شبلی شمیل آنرا عبری ترجمه کرده است بسیاری از فلاسفه از قبیل انکسیماندر (انکسیمندروس) و اناسکسیمن (انکسیمانوس) و اکزینوفان (اکسینوفانوس) و هراکلیت (هرقلیطوس) و پرمانیس (پرمانیس) و امپیدوکل (انباذقلس) و دیموکریت (ذیمقراطیس) را باین عنوان نام میرد.

ولی حقیقت اینست که هیچیک از این دانشمندان را نمیتوان مادی بمعنای منکر ماوراءالطبیعه خواند. هرچند اینجماعت را در اصطلاح تاریخ فلسفه طبیعیون یا مادیون میخوانند (در مقابل ریاضیون (فیثاغورسیان) که اصل عالم را عدد میدانستند و در مقابل سوفسطائیان که منکر وجود عالم خارج بودند) یا اعتبار اینکه بیک ماده و اصل اولی در طبیعت قائل بوده اند. مثلاً تالیس مادهالمواد را آب و انکسیمندروس هیولای مبهمه و انکسیمن هوا و هرقلیطوس آتش و انباذقلس عناصر چهارگانه و ذیمقراطیس ذرات کوچک غیر قابل تقسیم میدانند و همه این دانشمندان حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه میکردند ولی هیچگونه دلیلی در دست نیست که این دانشمندان منکر ماوراءالطبیعه بوده اند.

افلاطون و ارسطو در نوشتههای خود از این اشخاص خیلی نام برده اند ولی هرگز آنها را منکر ماوراءالطبیعه نخوانده اند.

آنچه مادیین و بعضی از نویسندگان دیگر بان استناد میکنند که در بالا نقل کردیم ارتباطی بنفی ماوراءالطبیعه ندارد و اگر بنا شود تمام کسانیکه بماده اولی قائل بوده اند و حوادث طبیعت را با علل طبیعی توجیه میکردند مادی بدانیم باید تمام الهیون از قبیل سقراط و افلاطون و ارسطو و فارابی و ابن سینا و صدرالمتألهین و دکارت بلکه تمام پیغمبران و پیشوایان مذاهب رامادی بدانیم. و بعلاوه در کتب فلسفه آرائی از قدام یونان در موضوعات ماوراءالطبیعه نقل میشود که کشف میکنند آنان رسماً الهی بوده اند مثل عقیده تالیس و عقیده انکسیمانوس در باب علم باری.

و عجب اینست که خود بخیر چیزهائی نقل میکنند که برخلاف مدعای خودش است مثلاً درباره هرقلیطوس میگوید «نفس انسان بمعقیده هرقلیطوس شعله آتشی است که از ازلیت الهی برخاسته است».

انباذقلس را با آنکه پدر اول «داروینیس» میخواند و اعتراف میکند که نظریه تطور و تنازع بقام را اولین بار او بخوبی بیان کرده درباره اش میگوید «وی معتقد بمفارقت نفس تیز هست و منتسب میکند اینجهت را بیک غایت معنوی که نفس رجوع میکند در آن غایت بسوی حالت اولی از راحت و شوق و حب».

فقط چیزیکه ممکنست گفته شود اینست که دانشمندان قبل از سقراط غالباً در تحت تأثیر محیط یکتوح معتقدات شرك آمیزی در مورد آله و ارباب انواع داشته اند.

بخنر از هرقلیطوس نقل میکند که «اصل عالم آتش است که گاهی در حال اشتعال است و گاهی فرو می‌نشیند و این يك بازی است که «ژوپیتر» (یکی از خدایان) همواره با خود میکند».

البته تردیدی نیست که کلمات این دانشمندان خالی از رمز نیست و نمیتوان به مقصود حقیقی حمل نمود.

صدرالمتألهین در اواخر جلد دوم اسفار کلماتی از ثالیس و انکسمایس و انکساغورس و انبازقلس و افلاطون و ارسطو و ذیمقراطیس و ابیقورس (اپیکور) و عده دیگر نقل میکند و مدعی است که کلمات پیشینیان مشتمل بر رموز و لغزها بوده و ناقلین مقصود حقیقی را درک نکرده‌اند و خود مشارالیه کلمات آنها را بمدعای خود در مسئله حرکت جوهریه و حدوث عالم تأویل میکنند.

ادله‌ای که معمولاً بر مادی بودن عده‌ئی از قدماء یا متأخرین اقامه میشود مطالبی است که ارتباطی با این مسئله ندارد از قبیل «اعتقاد بماده‌المواد و ماده اصلی» یا «تعلیل حوادث طبیعت بعلم طبیعی» یا اعتقاد باینکه «نظام هستی يك نظام وجوبی و ضروری است» یا اعتقاد باینکه «هیچ‌شیء از لاشیء بوجود نمی‌آید» و یا اهمیت دادن بمنطق تجربی در تحقیق مسائل طبیعت و امثال اینها.

مادیین در اثر عدم تعمق در مسائل الهی پیش خود گمان می‌کنند که مسائل بالا منافی با اعتقاد بمالمی ماوراءعالم طبیعت است و از اینرو هر کسیکه تفوه بیکی از مسائل فوق کرده است او را در جرگه مادیین بشمار آورده‌اند و با اینکه خود آن اشخاص تصریح میکنند بخلاف باز مادیین دست بردار نیستند.

بعضی از غیر مادیین از نویسندگان تواریح فلسفه و نویسندگان «انسیکلوپدی»ها نیز همین اشتباه را کرده‌اند.

ما در مسئله «حدوث و قدم» و مسئله «علت و معلول» راه این اشتباه را بیان خواهیم کرد.

تنها چیزیکه مسلم است اینست که در میان قدماء عده‌ای بوده‌اند که تجرد روح و بقاء بعد از موت را انکار داشته‌اند ذیمقراطیس و اپیکور و پیروانشان را صاحب این عقیده میدانند.

از قرن شانزدهم بعهد در اروپا نیز نظریه عدم بقاء نفس بعد از موت پیروانی پیدا کرد. گویند اولین بار در سال ۱۵۱۶ بطرس بومبوناتیوس کتابی در رد ارسطو در باب تجرد روح نوشت. بتدریج این عقیده شایع شد و پیروانی پیدا کرد. بسیاری از رساله‌ها در این موضوع نگارش یافت.

مطابق آنچه بخنر در مقاله ششم کتاب خود میگوید همین بومبوناتیوس در عین حال بشدت پیرو تعلیمات مسیح بود و از آن حمایت میکرد. وی میگوید تا نیمه قرن هفدهم همه همینطور بودند و شاید علت ترس یا رسوخی بود که ایمان در دلها داشت.

مطابق نقل بخنر فقط در قرن هیجدهم بود که عده‌ای رسماً منکر خدا شده‌اند بارون هولباخ در ۱۷۷۰ کتابی بنام «نظام طبیعت» نوشت و رسماً وجود خدا و دین

را انکار کرد.

در قرن هیجدهم عده‌ای در فرانسه بتألیف دائرةالمعارفی پرداختند و بعضی از نویسندگان بزرگ آنها مانند هولباخ و دیدرو و دلامبرت مادی بودند ولی دلامبرت بیشتر اظهار تحیر و تردید میکرد. بخنر میگوید «دلامبرت بارها تصریح کرده که در مسائل ماوراءالطبیعه «نمیدانم» بهترین راه‌هاست». از دیدرو نیز گفتاری نقل شده است که آخر الامر تردید و تحیر وی را می‌رساند.

در قرن نوزدهم فلسفه مادی طرفداران بیشتری پیدا کرد و در نیمه دوم این قرن بود (۱۸۵۹) که نظریه داروین مربوط بتبدل انواع منتشر شد و مادیین آنرا بهترین وسیله پیشرفت فلسفه مادی تلقی کردند. داروین شخصاً در عقاید خود مادی نبود فقط از جنبه «بتولوژی» (علم‌الحیات) فرضیه خویشرا بیان کرد ولی مادیین عصر وی از آن نظریه بِنفع‌فلسفه مادی استفاده نمودند.

دکتر شبلی شمیل مادی معروف که ابتداء شرح بخنر را بر نظریه داروین بمری ترجمه کرد و بعد خود قسمتهای مختلفی بآن افزود و مجموعه‌ای بنام «فلسفه النشوء والارتقاء» منتشر ساخت. در دیباچه این کتاب اعتراف میکند که داروین فقط از جنبه علمی (نه فلسفی) نظریه تطور را که اختصاص بموجودات زنده دارد بیان کرد و بعد عده‌ای از طرفداران فلسفه مادی از قبیل هکسلی و بخنر آنرا سند مادیت و فلسفه مادی قرار دادند.

در صفحه ۱۶ همان کتاب میگوید «عجب‌تر اینست با آنکه داروین واضح اساسی این مذهب است جمیع نتایجی که میبایست بگیرد نگرفته است». در مقاله اول شرح بخنر (ترجمه عربی) اینجمله را از خود داروین نقل میکند «مطابق آنچه تاکنون بر من کشف شده تمام موجودات زنده‌ای که در روی زمین پیدا شده همه از يك اصل منشعب شده‌اند و اولین موجود زنده‌ای که در روی زمین پدید آمده است خالق، روح حیات را در او دمیده است».

• • •

در نیمه دوم قرن نوزدهم علاوه بر جریان داروینیسم که بازار فلسفه مادی را رونق داد جریان خاص دیگری نیز پیدا شد که شکل و قیافه دیگری بمادیت داد و مکتب جدیدی بوجود آورد بنام ماتریالیسم دیالکتیک. بوجود آورنده این مکتب دو شخصیت معروف هستند بنام کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) و فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵) که بیش از هر چیز دارای افکار انقلابی و احساسات تند اجتماعی بودند. از مشخصات این مکتب یکی اینست که از منطلق مخصوص «دیالکتیک» پیروی میکند.

کارل مارکس که پایه‌گذار اصلی ماتریالیسم دیالکتیک بشمار میرود برای مدت کوتاهی شاگرد هگل فیلسوف بزرگ آلمان بوده و منطق دیالکتیک را از او آموخته است.

هگل در افکار فلسفی خود مادی نبود ولی کارل مارکس فلسفه مادی را پسندید و آنرا بر منطق دیالکتیک که از استاد آموخته بود استوار کرد و از اینجا ماتریالیسم دیالکتیک بوجود آمد.

یکی دیگر از مشخصات آن اینست که برخلاف سایر سیستمهای فلسفی که تاکنون در دنیا پدید آمده است مقصود و هدف اصلی تحقیق در مسائل بفرنج فلسفی نیست بلکه مقصود اصلی یافتن مبنا برای ایده‌ها و افکار مخصوص اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.

پرچم‌داران این مکتب بجای آنکه عمر خود را مانند سایر فلاسفه و دانشمندان صرف تفکر و تحقیق در مسائل پیچیده و بفرنج علمی یا فلسفی بکنند صرف مبارزات حزبی و سیاسی کرده‌اند. و مطابق آنچه در مجله «انترناسیونالیست» که از طرف پیروان این مکتب در ایران در سنه ۱۳۲۵ منتشر میشد مسطور است کارل مارکس از سن ۲۴ سالگی که تز دکترای خود را گذراند وارد مبارزات سیاسی شد و تا سن ۳۱ سالگی که از پاریس تبعید گردید و به لندن عزیمت کرد دائماً در مبارزه و کشمکش و دچار مزاحمتها و تبمیدها بود گاهی در آلمان و گاهی در پاریس و گاهی در بروکسل بسر میبرد و در خلال این کشمکشها بود که از طرف اتحادیه کمونیستها در بروکسل مأمور تهیه و تدوین برنامه حزب کمونیست گردید و کتاب «مانیفست» را که بقول لنین مظهر ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک و مظهر ثوری مربوط بمبارزه طبقاتی و آموزش‌های اجتماعی و اقتصادی مکتب مارکس است بوجود آورد.

مارکس از سال ۱۸۵۱ بیمد در لندن که تا آخر عمر در آنجا بسر برد در عین سرگرمی بمبارزات اجتماعی اوقات خویش را صرف نگارش کاپیتال که بقول آن مجله اساس نظریات اقتصادی و پایه تئوریهای اجتماعی و سیاسی مکتب مارکس میباشد نمود.

مطابق مسطورات آن مجله «انگلس» از ۱۸ سالگی مدرسه را ترک گفت و در ۲۱ سالگی به برلن رفت و در ارتش اسم‌نویسی نمود و در ضمن انجام امور دولتی در کنفرانسهای اونیورسیتته برلن نیز شرکت میکرد و در این شهر با جناح چپ مکتب هگل تماس گرفت. در ۲۴ سالگی در پاریس برای اولین بار با مارکس برخورد نمود و از آنجا مبارزه دسته‌جمعی آنها آغاز گردید.

بعد از این جریان پیشرفت فلسفه مادی تابع پیشرفت مرام حزبی بود و هر اندازه که حزب کمونیست در دنیا نفوذ پیدا کرده فلسفه مادی جدید را که بعنوان ماتریالیسم دیالکتیک معروف است با خود برده است.

بهمین مناسبت در سالهای اخیر در کشور ما نیز کتب و رسالات و مقالات

زیادی تحت عنوان ماتریالیسم دیالکتیک منتشر شده. این نشریات بواسطه بستگی باکانونهای حزبی از نوع تبلیغاتی که در نشریات حزبی (نه در نشریات علمی و فلسفی) از آنها استفاده میشود استفاده کرده است.

در نشریات حزبی چون هدف اصلی هموار کردن جاده‌های سیاسی و از بین بردن جمیع موانع و مدها است توسل به روشیله جایز است زیرا طبق اصول حزبی «هدف وسیله را مباح میکند» اصول حزبی مقید نیست حقایق را چنانکه هست جلوه بدهد بلکه مقید است آنطوری جلوه بدهد که وصول به هدف را ممکن سازد ولی در آثار علمی و فلسفی معمولاً چون فرض اصلی اقناع حس حقیقت‌جوئی است از روش فوق‌احتراز میشود.

مادیین قرون جدیده بطور کلی این تصور برایشان پیدا شده است که علوم حسی و تجربی بسود مادیت پیش می‌رود ولی طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک چنان راه اغراق و مبالغه را پیش میگیرند که مادی‌گری را ثمره مستقیم و خاصیت لاینفک علوم معرفی میکنند و حتی از اینکه خود دانشمندان و پدید آورندگان این علوم مادی نبوده‌اند تمجب میکنند.

طرفداران این مکتب صریحاً ادعا میکنند که یا باید تابع حکمت الهی شد و وجود خدا را قبول کرد و منکر جمیع علوم و وجود صناعات و اختراعات شد و یا باید اینها را قبول کرد و پشت پا بحکمت الهی زد!!!

کمترین فایده‌ای که ممکنست یک خواننده با ذوق از مطالعه این کتاب ببرد اینست که بخوبی درک میکند ماتریالیسم دیالکتیک علیه‌هم ادعای طرفدارانش ارتباطی با علوم ندارد و تمام اصول آن یک نوع تحریفات و استنباطات شخصی است که هدهای بسلیقه خود کرده‌اند.

مهمترین دلیلی که این اشخاص در تبلیغات خود می‌آورند اینست که در قرون جدیده مقارن با پیدایش علوم حسی و تجربی فلسفه مادی اروپا رونق گرفت ولی حقیقت امر اینست که تجدد علمی اخیر اروپا در اثر تکان سختی که بافکار داد و مسلمات چند هزار ساله بشر را در مورد فلکیات و طبیعیات باطل شناخت، دهشت و حیرت و تشمت فکری عجیبی ایجاد کرد.

هر چند این تحول در مورد مسائل حسی یا حدسی بود ولی قهراً افکار را در مورد مسائل تمثلی و نظری و همچنین در مورد مسائل دینی نیز مردد و متزلزل ساخت و همین امر موجب شد که مکاتب فلسفی گوناگون و ضد و نقیضی در اروپا پدید آمد و هر دسته‌ای راهی را پیش گرفتند و از آنجمله گروهی مادی شدند و هم‌چنان که میدانیم بازار سوفسطائیکری نیز پس از دو هزار سال سردی و بی‌رونتی دو مرتبه رواج زائداوصفی پیدا کرد و اگر پیدایش مکاتبیکه مقارن ظهور علوم جدیده پدید آمده‌اند دلیل برارتباط صحیح و معقول آن مکاتب با آن علوم بوده باشد پس نیبایست، «سوفیسم و ایده‌آلیسم» را نیز ثمره مستقیم و خاصیت لاینفک علوم جدیده بدانیم.

ولی پیدایش مکاتب گوناگون در اروپا يك علت عمده ديگر نیز دارد، و آن نبودن يك مکتب فلسفی تمثلی قوی و نیرومند است که بتواند با علوم سازگار باشد و مخصوصاً وجود يك سلسله عقاید منخف بنام حکمت الهی در اروپا بیش از اندازه میدان را برای فلسفه مادی باز کرد شما اگر بکتب مادی مراجعه کنید بخوبی می بینید که اینها چه منخ عقائدی را مورد حمله شدید قرار میدهند - حتی آنکه یکمده از دانشمندان جدید اروپا که نظریه الهی داشته اند از محتویات آن حکمت الهی نالیده اند.

دانشمند الهی ستاره شناس معروف فلاماریون در کتاب خدا در طبیعت میگوید يك ناظر دقیق و حقیقت بین امروزه میتواند در جامعه ذی فکر انسانی دو تمایل مختلفه را مشاهده نماید که هر يك دسته ای را بطرف خود کشانده و برسر آن مسلط گردیده اند از یکطرف «علماء علم شیمی» در لابراتوارهای خود بتحقیق فعل و انفعالات مواد شیمیائی و قسمت های مادی علوم جدیده پرداخته و ترکیبات جوهریه اجسام را استخراج نموده و صراحتاً اظهار میدارند که در این ترکیبات مستخرجه از عملیات شیمیائی ابدأ حضور و وجود خدا را نمیتوان مشاهده و ادراک کرد و از طرف دیگر «حکماء الهی» در میان يك توده کتب قدیمه و نسخه های خطی که از گردو غبار پوشیده شده اند نشسته و در حالتی که لاینقطع با کمال شوق و رغبت به کنجکاوی و تفتیش محتویات آن کتب و بحث و تحقیق و ترجمه و امتنساخ و نقل و استعمال يك سلسله آیات مذهبی و احادیث مختلفه بوده و بمقیده خود با رفائیل فرشته همصدا گردیده اند اظهار میکنند که از مردمك چشم چپ تا مردمك چشم راست پدر جاودانی شش هزار فرسنگ است».

از کتاب «مجموعه لاهوتیه» قدیس توماس اکوینی که او را بزرگترین حکیم قرون وسطی و مظهر کسابل حکمت اسکولاستیک خوانده اند و کتب او نزدیک چهارصد سال فلسفه رسمی حوزه های علمی و دیانتی اروپا بوده نقل شده که قسمتی را باین بحث اختصاص داده است «آیا چند فرشته ممکن است در نوك سوزن جا بگیرد؟».

دکتر شبلی شمیل در جلد دوم مجموعه فلسفه النشوء والارتقاء در مقاله ای که تحت عنوان «القرآن والممران» نگاشته میگوید «فلسفه در میان مسلمین در نهضت اولی خود باقصی درجات ترقی کرد ولی در میان مسیحیان در اولین برخورد معو و نابودگشت و جمیع مباحث آن باستثنای مباحث مربوطه به «لاهوت مسیحی» تحریم شد». در دوره جدید حکماء الهی بزرگی از قبیل دکارت و پیروانش پیدا شدند ولی این دانشمندان هم موفق نشدند که يك فلسفه الهی قوی و قانع کننده ای بوجود آورند.

مسلاً اگر حکمت الهی همان پیشرفتی که در میان مسلمین کرد در اروپا کرده بود اینهمه رشته های فلسفی متشتت و متفرق بوجود نمی آمد، نه میدان برای خیال بافی سؤسطائیان باز میشد و نه برای اظهار نخوت و غرور مادیین و بالاخره نه

ایده‌الیسم بوجود می‌آید و نه ماتریالیسم.

در این کتاب سعی شده است که تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک بطور واضح نمایانده شود. البته ممکنست افرادی که شخصاً بی‌پایگی این فلسفه را دریافته‌اند بما اعتراض کنند که بیش از حد لزوم بنقد و ایراد مسائل این فلسفه پرداخته‌ایم ولی ما متذکر می‌شویم که در این جهت ارزش فلسفی و منطقی آنرا در نظر نگرفته‌ایم بلکه از لحاظ اینکه نشریات مربوط بماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده نسبتاً زیادی از جوانان را بخود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقماً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالیترین سیستم فلسفی جهان و ثمره مستقیم علوم و خاصیت لاینفک آنها است و دوره حکمت الهی سپری شده است، لازم بود که تمام محتویات فلسفی و منطقی این رسالات تجزیه و تحلیل شود تا ارزش واقعی آن بخوبی واضح گردد. ما در پاورقی‌ها آنجا که آرام و عقاید مادیین را تقریر میکنیم بیشتر بنوشته‌های دکتر ارانی استناد میکنیم.

دکتر ارانی باعتراف خود پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک از بهترین دانشمندان این مکتب است. در مس مقاله شماره بهمن ماه ۱۳۲۷ مجله مردم «نشریه تئوریک حزب توده ایران» مینویسد «ارانی از لحاظ وسعت معلومات و جامعیت علمی بی‌نظیر است».

دکتر ارانی علاوه بر مقالاتیکه در مجله دنیا منتشر کرده و بعد از مرگش طرفدارانش بصورت جزوه‌های مستقل بارها چاپ و انتشار داده‌اند مثل جزوه «ماتریالیسم دیالکتیک» و جزوه «عرفان و اصول مادی» و غیر اینها کتابهای مستقل نیز تألیف کرده است که شاید مهمتر از همه «پسیکولوژی» است. با آنکه تقریباً پانزده سال از مرگ دکتر ارانی میگذرد هنوز طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در ایران نتوانسته‌اند بهتر از او بنویسند دکتر ارانی در اثر آشنائی بزبان و ادبیات فارسی و آشنائی فی‌الجمله بزبان عربی، ماتریالیسم دیالکتیک را سرو صورتی بهتر از آنچه مارکس و انگلس و لنین و فیرهم داده بودند داده است و از اینجهت کتابهای فلسفی وی بر کتابهای فلسفی پیشینیانش برتری دارد. باین مناسبت است که با وجود بسیاری از تألیفات و ترجمه‌ها در این زمینه، ما بیشتر گفتار دکتر ارانی را سند قرار دادیم.

تهران - اسفند ماه ۱۳۳۲ شمسی - مرتضی مطهری

مقالة اول

بسم الله الرحمن الرحيم

فلسفه چیست؟

در جهان هستی که دارای موجودات بسیار و پدیده‌های بیشمار بوده و ما نیز جزئی از مجموعه آنها میباشیم بسیار میشود که چیزی را راست و پابرجا پنداشته و موجود انگاریم و سپس بفهمیم که دروغ و بی پایه بوده است و بسیار میشود که چیزی را نابود و دروغ اندیشیده و پس از چندی بماروشن شود که راست بوده و آثار و خواص بسیاری در جهان داشته است.

از اینرو ما که خواه ناخواه غریزه بحث و کاوش از هر چیز که در دسترس ما قرار بگیرد و از علل وجود وی داریم باید موجودات حقیقی و واقعی (حقایق باصطلاح فلسفه) را از موجودات پنداری (اعتباریات و وهمیات) تمیز دهیم^۱ و گذشته از این کاوش

۱- چنانکه در خاتمه همین مقاله گفته خواهد شد فلسفه در نقطه مقابل سفسطه قرار دارد و چون سفسطائی منکر واقعیت خارج از ظرف ذهن است و تمام ادراکات و مفاهیم ذهنی را اندیشه خالی میدانند در نظر وی حقیقت یعنی ادراک مطابق با واقع معنی ندارد. اما فیلسوف بواقعیتهای خارج از ظرف ذهن اذعان دارد و پاره‌ای از ادراکات را بعنوان حقایق و ادراکات مطابق با واقع می‌پذیرد و از طرف دیگر بوجود برخی از ادراکات که با واقع مطابقت ندارند (اعتباریات و وهمیات) نیز اذعان دارد. لهذا مجموع ادراکات و مفاهیم ذهنی در نظر فیلسوف سه دسته مهم را تشکیل میدهند:

۱- حقایق یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی دارند.

۲- اعتباریات یعنی مفاهیمی که در خارج مصداق واقعی ندارند لکن عقل برای آنها مصداق اعتبار میکند یعنی چیزی را که مصداق واقعی این مفاهیم نیست مصداق فرض میکند و بعد از این در طی يك فصل مستقل کیفیت پیدایش ادراکات اعتباری و اینکه عقل از اعتبار يك رشته مفاهیم ناچار است گفته خواهد شد. و برای آنکه خواننده فی الجمله بتواند ادراکات حقیقی را از ادراکات اعتباری تمیز دهد مثال ساده‌ای ذکر میکنیم.

مثلا اگر از هزار نفر سرباز يك فوج تشکیل داده شود هر يك از سربازها يك جزء از این فوج بشمار میرود و خود فوج عبارت است از مجموع نفرات. نسبت هر فرد به مجموع نسبت جزء به کل است. ما هم هر يك از افراد را ادراک میکنیم —

غریزی برای رفع حوائج زندگی دست به‌رشته از رشته‌های گوناگون علوم بزنیم اثبات هرخاصه از خواص موجودات بموضوع خود محتاج بثبوت قبلی آن موضوع میباشد.^۲

یک سلسله بحثهای برهانی که غرض و آرمان نامبرده را تأمین نماید و نتیجه آنها اثبات وجود حقیقی اشیاء و تشخیص علل و اسباب وجود آنها و چگونگی و مرتبه وجود آنها میباشد فلسفه نامیده میشود.

→ و درباره آنها حکمهای مختلفی مینمائیم و هم مجموع آنها را که فوج نامیده‌ایم و درباره آن نیز حکمهای مخصوصی مینمائیم.

ادراکات ما نسبت بافراد ادراکات حقیقه است زیرا مصداق واقعی خارجی دارد و اما ادراک ما نسبت بمجموع اعتباری است زیرا مجموع مصداق واقعی ندارد و آنچه واقعیت دارد هر یک از افراد است نه مجموع.

۳- وهمیات یعنی ادراکاتی که هیچگونه مصداقی در خارج ندارند و باطل محض میباشد مثل تصور غول و سیمرغ و شانس و امثال آنها.

فلسفه سعی میکند با میزانهای دقیق خود امور حقیقی را از دو دسته دیگر جدا سازد.

لازم است تذکر داده شود چیزی که بسیار دشوار است و از لغزشگاههای فلاسفه بشمار میرود تمیز امور اعتباری است که حقیقت‌نا هستند از حقایق.

دانشمندان جدید اروپا که بنقادی عقل و فهم انسان پرداخته‌اند کوشش بسیار کرده‌اند که ساخته‌های ذهن را از حقایقی که واقعیت خارجی دارند جدا سازند و همین امر سبب انحراف بعضی از آنان شده و آنها را تا سرحد ایده‌آلیسم Idealisme (سفسطه) گشانیده که یکباره جمیع مفاهیم را صرفاً مصنوع ذهن دانسته‌اند و بعضی دیگر احیاناً «مسلك شك Septicism» را اختیار کرده‌اند. در فلسفه اسلامی نیز عنایت خاصی نسبت باینمطلب مبذول شده و تحقیقات مودمندی برای تفکیک اعتباریات از حقایق بعمل آمده است. شرح و تفصیل نقادیه‌های دانشمندان اروپا و تحقیقات دانشمندان اسلامی را بمقاله پنجم که مخصوص آن مطلب است موکول میکنیم.

۲- خلاصه آنکه ما از دو جهت نیازمند بفلسفه میباشیم. یکی از نظر کاهش غریزی و اینکه بشر طبعاً علاقمند است حقایق را از اوهام و امور واقعیت‌دار را از امور بی‌واقعیت تمیز دهد و دیگر از راه نیازمندی علوم بفلسفه زیرا چنانکه گفته خواهد شد هر یک از علوم اهم از طبیبی یا ریاضی خواه با اسلوب تجربی پیش برود و خواه با اسلوب برهان و قیاس شیء معینی را که اصطلاحاً موضوع آن علم نامیده میشود موجود و واقعیت‌دار فرض میکند و بی‌بحث از آثار و حالات آن می‌پردازد. و واضح است که ثبوت یک حالت و داشتن یک اثر برای چیزی وقتی ممکنست که خود آنچه موجود باشد. پس اگر بخواهیم مطمئن شویم چنین حالت و آثاری برای آن شیء هست باید قبلاً از وجود خود آن شیء مطمئن شویم و این اطمینان را فقط فلسفه میتواند بپا بدهد.

علوم دیگر^۲ روش بحث و نتیجه کاوش آنها اینگونه نیست و در هر یک از آنها که تأمل کنیم خواهیم دید که یک یا چند موضوع را مفروض‌الوجود گرفته و آنگاه بجستجوی خواص و آثار وی پرداخته و روشن میکنند. هیچیک از این علوم نمیگویند فلان موضوع موجود است یا وجودش چگونه وجودی است بلکه خواص و احکام موضوع مفروض‌الوجودی را بیان کرده و وجود و چگونگی وجود آنرا بجای دیگر (حس یا برهان فلسفی) احاله مینمایند.

۳- مقصود بیان فرق فلسفه و علوم دیگر است. این مطلب شایسته دقت

است و مخصوصاً از آن جهت که لفظ فلسفه اخیراً در موارد زیادی بکار برده شده و نتیجتاً دارای معنای ابهام‌آمیزی شده است بطوریکه هر کسی از لفظ فلسفه پیش خود معنایی میفهمد تا جائیکه بعضی گمان میکنند فلسفه یعنی اظهار نظرهای آمیخته با بهت و تحیر درباره جهان و برخی کار را بجائی کشانیده‌اند که خیال میکنند فلسفه یعنی پراکنده‌گویی و احیاناً تناقض‌گویی و برخی بین مسائل فلسفی و مسائلیکه در سایر علوم مورد گفتگو قرار میگیرد فرق نمیگذارند و از اینرو حل یک مسئله فلسفی را از علوم دیگر انتظار دارند و یا مسئله‌ای را که مربوط به علوم دیگر است جواب‌گویی آنرا از فلسفه میخوانند و عده دیگر بین اسلوب فکری که در فلسفه مورد استفاده قرار میگیرد (اسلوب قیاس عقلی) و اسلوب فکری که در سایر علوم مخصوصاً طبیعیات (اسلوب تجربی) از آن استفاده میشود فرق نمی‌گذارند و انتظار دارند مسائل دقیق و عمیق فلسفه را که جز با براهین مخصوص عقلی نمیتوان کشف کرد در زیر ذره‌بین‌ها یا لابلای لابراتوارها پیدا نمایند. ولی با بیانیکی در متن شده و توضیحاتیکه داده میشود این ابهام رفع میشود و آن انتظارات بیجا نیز خودبخود از بین میرود.

لفظ فلسفه که ریشه یونانی دارد سابقاً بیک معنای عام گفته میشد که شامل جمیع معلومات نظری و عملی بود و تقریباً با لفظ علم مرادف بود. در میان دانشمندان ما هم همین اصطلاح جریان داشت لکن اخیراً از زمانیکه در پاره‌ای از علوم اسلوب برهان و قیاس عقلی جای خود را با اسلوب تجربی داد در اصطلاح دانشمندان لفظ علم و فلسفه هر یک بمعنای جداگانه گفته میشود. و باید در نظر داشت که اصطلاحات دانشمندان جدید نیز بحسب اختلاف نظرها و مسلکهاییکه در باب فهم و عقل انسان و حدود توانائی قوای مدرک دارند فرق میکنند.

معمولاً آنانکه هم اسلوب تجربی و هم اسلوب برهان و قیاس عقلی راصحیح و معتبر میدانند به آن رشته از مسائل که محصول تجربیات بشر است علم میگویند و بآنها که صرفاً جنبه تعقلی و نظری دارد فلسفه میگویند. و چونکه حکمت اولی (که سابقاً یکی از شعب سه‌گانه فلسفه نظری شمرده میشد و دانشمندان قدیم آنرا از آنجهت که کاملاً تعقلی و نظری بود «فلسفه حقیقی» و از آنجهت که در اطراف کلی‌ترین موضوعات یعنی وجود بحث میکرد و مشتمل بر کلی‌ترین مسائل بود آنرا «علم کلی» و از آنجهت که یکی از مسائل آن بحث از علة‌العلل و واجب‌الوجود بود «الهیات» میخواندند و در یونان باستان ←

گفتار بالائی را در چند جمله زیر میتوان خلاصه کرد:
چنانکه ما در خواص و احکام اشیاء گاهی دچار خطا یا تردید میشویم مثلاً میگوئیم فلان ترکیب فلان طعم را ندارد (با جزم یا تردید) در صورتیکه داشته یا بالعکس. همچنان گاهی در اصل بود و نبود اشیاء مبتلا بخطا یا جهل میشویم مثلاً میگوئیم روح در خارج نیست یا بخت و شانس هست. پس روشن است که سبک بحث در دو مثال گذشته یکسان نیست بلکه نخست باید وجود شیء را اثبات

بمناسبت خاصی که در خاتمه همین مقاله گفته خواهد شد متافیزیک (Metaphysique) خوانده میشود) صرفاً محصول قوه تعقل بشر است و تجربه حسی در مسائل آن راه ندارد غالباً هر وقت فلسفه گفته شود مقصود همان است.

ولی از قرن هفدهم ببعده گروهی از دانشمندان پدید آمدند که ارزش «برهان و قیاس عقلی» را بکلی انکار کردند و اسلوب تجربی را تنها اسلوب صحیح و قابل اعتماد دانستند. بمقیده این گروه فلسفه نظری و تعقلی که مستقل از علم باشد پایه و اساسی ندارد و علم هم محصول حواس است و حواس جز بطواهر و عوارض طبیعت و فنومنیا (Phenome) تعلق نمیگیرد پس مسائل فلسفه اولی که صرفاً نظری و تعقلی و مربوط بکنه واقعیات و امور غیر محسوسه است بی اعتبار است و اینگونه مسائل برای بشر نفیاً و اثباتاً درک نشدنی است. آنها را باید از دائره بحث خارج کرد و امور غیر قابل تحقیق نامید.

اگوست کنت (Auguste Conte) دانشمند معروف فرانسوی قرن نوزدهم یکی از کسانی است که منکر فلسفه عقلی و نظری است ولی در عین حال بیک فلسفه حسی متکی بعلوم معتقد است باین معنی که بیان روابط علوم را با یکدیگر و همچنین پاره‌ای از فرضیه‌های بزرگ را که در همه یا غالب علوم مورد استفاده قرار میگیرد از لحاظ شباهتی که فی الجمله بفلسفه اولی از حیث کلی و عمومی بودن دارند مسائل فلسفی میخواند امروز هم بیان روشهای علوم و متحداتی که در هر یک از علوم بکار برده میشوند بنام فلسفه علمی خوانده میشود.

این فلسفه حسی که اگوست کنت قائل است و همچنین سایر سیستمهای فلسفی حسی که از طرف فلاسفه امپریست (Empiriste) یا حسیون ابراز شده متکی بعلوم حسی است و مانند خود آن علوم محدود است و از حدود توجیه عوارض و ظواهر طبیعت (فنومنیا) تجاوز نمیکند.

در اینمقاله با فلاسفه حسی و کسانی که فلسفه اولی را از آنجهت که صرفاً نظری است و از قلمرو حس و تجربه بیرون است قابل بحث و تحقیق نمیدانند کاری نیست رد عقیده ایندسته از دانشمندان و بیان اینکه اسلوب برهان و قیاس عقلی مفید و معتبر است و مسائل فلسفه اولی قابل تحقیق است در ضمن مقاله دیگری از این سلسله مقالات خواهد آمد.

در اینمقاله گفتگو با کسانی است که نفیاً یا اثباتاً بیعت در مسائل اینفلسفه میپردازند. گفتگو با ماتریالیستها (Materialistes) و طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک (Materialisme Dialectique) است که در مسائل اینفلسفه نظری اظهار نظر میکنند بدون آنکه اینمسائل را از مسائل مربوط بعلوم تفکیک کنند.

کرد یا او را مفروض الوجود گرفت و سپس بخواص و احکامش پرداخت.

آری ما بیشتر اوقات پس از آنکه از راه کاوش علمی باحکام و خواص موضوعی پی بردیم به چگونگی وجود نیز پی برده و می فهمیم که وجودش چگونه وجودی بوده و با کدام علت مرتبط است مثلاً در طبیعیات بثبوت میرسانیم که جزئی از ماده پروتون است که با حرکت سریعه بگرد خود گردش میکند سپس میگوئیم

→ و عجب اینست که این دانشمندان در عین اینکه بنفی یا اثبات مسائلی که گواهی از حس و علوم حسی ندارد میپردازند خود را همهجا تابع منطق حس و تجربه معرفی میکنند.

خواننده محترم باید از حالا متوجه باشد و بعداً در مقالات بعدی برایش محقق خواهد گشت که فلسفه مادی و آخرین سیستم آن ماتریالیسم و دیالکتیک یک فلسفه نظری است نه یک فلسفه حسی و تجربی.

البته در اروپا برخی از دانشمندان بوده اند که طرفدار فلسفه حسی بوده اند ولی فلسفه آنها نه مادی است و نه الهی زیرا فلسفه حسی آنها قهراً محدود بوده بمسائل مربوط بمعلوم حسی و طبق منطق حسی خود ناچار درباره کنه وجود سکوت کرده اند.

بارزترین فلسفه های حسی همان فلسفه پوزیتیویسم (Positivisme) اگوست کنت است که در بالا اشاره شد ولی فلسفه مادی با آخرین شکل خود (ماتریالیسم دیالکتیک) هر چند ابتداءً از جنبه تبلیغاتی دم از حس و علوم حسی میزنند و گاهی یک مسئله علمی را تعریف کرده گواه میآورند هرگز پا بند اینمنطق نبوده مسائل عقلی و نظری فلسفه اولی را که گواهی از حس و تجربه ندارد مورد بحث قرار میدهند.

لذا در اینمقاله بمعرفی این فلسفه (که مادیین خواه ناخواه وارد مباحث آن میشوند) و تفکیک آن از مسائل علوم (که مادیین آنها را از یکدیگر تفکیک نکرده خلط مبحث میکنند) پرداخته شده است.

پس منظور از فلسفه در اینمقاله همان فلسفه اولی است که صرفاً نظری و عقلی است و مقصود بیان تعریف و بیان فرق آن با سایر قسمتهای است که امروز بنام علوم خوانده میشود.

و برای آنکه خواننده محترم بتواند تعریف فلسفه را خوب درک کند و مسائل فلسفی را با مسائلیکه مربوط بسایر علوم است اشتباه نکند از ذکر این مقدمه کوتاه ناچاریم:

علومیکه میان بشر رائج است قسمتهای مختلفی را تشکیل میدهند و هر یک بنام مخصوصی خوانده میشود. فیزیک - شیمی - حساب - هندسه - ستاره شناسی - زیست شناسی و... هر یک از این قسمتها ما را بیک سنخ دانستنیهای مخصوص و معینی آگاه میسازد بطوریکه قبل از آنکه وارد آن قسمت بشویم میتوانیم بفهمیم چه سنخ مسائلی مورد توجه ما قرار خواهد گرفت زیرا بر ما معلوم است که هر علمی عبارت است از یک سلسله مسائلی که در زمینه معین و در اطراف موضوع معینی -

«پس حرکت وضعی دوری در خارج داریم».

روشن است که این سخنان دو قضیه است نه یکی زیرا گفتار نخستین (جزئی از ماده پروتون و بگرد خود میچرخد) ببرهان طبیعی و تجربه علمی متکی است و گفتار دومی (حرکت دوری وضعی در خارج داریم) بگفتار نخستین مستند است نه ببرهان و تجربه مستقیماً. و از همین جا روشن میشود که چنانکه همه علوم در استواری کاوشهای خود متوقف و نیازمند بفلسفه میباشند فلسفه نیز در

→ گفتگو میکند و بین مسائل هر علم رابطه خاصی وجود دارد که آنها را بیکدیگر پیوسته و از مسائل علوم دیگر جدا میسازد.

پس ما برای آنکه تعریف هر یک از علوم را بدست آوریم و برای آنکه بتوانیم تشخیص دهیم فلان مسئله در صف چه مسائلی باید قرار گیرد و جزء کدام علم است باید موضوعات علوم را تشخیص دهیم و مادامیکه نفهمیم مثلاً موضوع علم حساب چیست و موضوع علم هندسه کدام است نمیتوانیم مسائل حساب را از مسائل هندسه فرق بگذاریم و همچنین سایر علوم.

پس از بیان این مقدمه میگوئیم فلسفه نیز بنوبه خود حل مشکلات مخصوصی را بعهده گرفته و مسائل وی نیز در اطراف موضوع معینی صورت میگیرد. فلسفه هیچگاه در مسائل مربوط بعلوم دخالت نمیکند و نیز اجازه نمیدهد آنها در قلمرو او دخالت نمایند.

فلسفه عبارتست از یک سلسله مسائل براساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو میکند. فلسفه از بود و نبود اشیاء سخن میگوید و احکام مطلق هستی را مورد دقت قرار میدهد و هیچگاه باحکام و آثاریکه مخصوص یک یا چند موضوع مخصوص است نظر ندارد بکس علوم که همواره یک یا چند موضوع را مفروضالوجود میگیرند و بجستجوی احکام و آثار آن میپردازند و سنخ بحث علوم متوجه بود و نبود اشیاء نیست. برای توضیح بیشتر بذکر دو مثال میپردازیم:

مثلاً اگر در باره دایره این مسئله را در نظر بگیریم که محیط هر دایره برابر است با ۳۱۴ قطر آن مربوط بهندسه است زیرا معنای این جمله اینست که هر دایره که وجود خارجی پیدا کند دارای این خاصیت (تساوی محیط با ۳۱۴ در قطر آن) است پس برای دایره فرض وجود نموده‌ایم و یک حکم یا خاصیت (تساوی محیط با ۳۱۴ در قطر آن) برایش ثابت نموده‌ایم و اما اگر این مسئله را در نظر بگیریم که آیا اصلاً در خارج دایره وجود دارد یا نه بلکه آنچه ما خیال میکنیم دایره است کثیرالاضلاع است مربوط بفلسفه است زیرا از بود و نبود دایره گفتگو کرده‌ایم نه از خواص و احکام آن.

و یا مثلاً اگر درباره جسم این مسئله را طرح کنیم هر جسم دارای شکل است و یا هر جسم دارای تشعشع است مربوط به علوم طبیعی است و اما اگر بگوئیم آیا جسم (شسیء دارای ابعاد سه‌گانه) در خارج وجود دارد یا نه و آنچیزی که ما آنرا جسم و دارای سه بعد حس میکنیم در واقع مجموعه‌ایست از ذرات خالی از بعد مربوط بفلسفه است.

پاره‌ای از مسائل متوقف بپرخی از مسائل علوم می‌باشد که از نتایج آنها استفاده کرده و مسئله انتزاع نماید.^۴

۴- تا اینجا فرق فلسفه و علم معلوم شد و نیازمندی علوم بفلسفه از راه اثبات وجود موضوعاتشان نیز روشن شد در اینجا مقصود بیان استفاده‌ایست که فلسفه گاهی از مسائل علوم مینماید و این استفاده البته باین نحو نیست که پاره‌ای از مسائل علوم در صف مسائل فلسفی قرار بگیرد و یا آنکه مسئله فلسفی از مسئله علمی استنتاج شود. بلکه باین نحو است که فلسفه از مسائل علوم مسئله دیگری که جنبه فلسفی دارد انتزاع میکند.

در اینجا لازم است معنای انتزاع و فرق آن با استنتاج بیان شود تا معلوم گردد که مسئله فلسفی نه‌عین مسئله علمی است و نه مستنتج از آن بلکه منتزع از آن است.

استنتاج- استنتاج درجائی گفته میشود که ذهن از يك حكم کلی يك حکم جزئی نتیجه بگیرد و باصطلاح از کلی بجزئی پی‌ببرد مثلاً پس از آنکه بر ما ثابت شد هر موجود طبیعی فناپذیر است نتیجه میگیریم پس درخت هم که موجود طبیعی است فناپذیر است و اگر بخواهیم ترتیب منطقی بدهیم اینطور میگوئیم «درخت موجودی است طبیعی و هر موجود طبیعی فناپذیر است پس درخت فنا پذیر است» و اگر درست دقت شود معلوم میشود که علم بجزئی از علم بکلی زائیده شده است و مولود و نتیجه آن بشمار میرود.

و البته هیچگاه ممکن نیست مسائل فلسفه از مسائل علوم استنتاج شود زیرا نتیجه‌دهنده از نتیجه داده شده باید کلی‌تر باشد و حال آنکه مسائل فلسفی خود کلی‌ترین مسائل است زیرا موضوع آنها وجود مطلق است و وجود کلی‌ترین موضوعات است.

انتزاع - انتزاع در اصطلاح فلسفه و روانشناسی معمولاً بیک عمل خاص ذهنی گفته میشود که آنرا تجرید نیز میتوان نامید باین نحو که ذهن پس از آنکه چند چیز مشابه را درک کرد آنها را با یکدیگر مقایسه مینماید و صفات مختص هر یک را از صفت مشترك آنها تمیز میدهد و از آن صفت مشترك يك مفهوم کلی میسازد که بر همه آن افراد کثیره صدق میکند. در این هنگام گفته میشود که این مفهوم کلی از این افراد انتزاع شده است مثل مفهوم انسان که از زید و عمرو و غیره انتزاع شده است.

در اصطلاحات فلسفی کلمه انتزاع در موارد دیگر نیز استعمال میشود. در اینجا منظور از این تعبیر صرفاً اینست که فلسفه براساس يك مسئله علمی استدلال فلسفی میکند و نتیجه فلسفی میگیرد و باصطلاح يك مسئله علمی را صغری قیاس فلسفی خود قرار میدهد (نه کبری) و از روی اصول کلی خود يك نتیجه فلسفی استنتاج میکند.

پس معلوم شد در عین اینکه فلسفه غیر از علم است بین این دو رابطه خاصی برقرار است که هم علم از فلسفه استفاده میکند و هم فلسفه از علم. در ضمن مقالات آینده خواهد آمد که نیازمندی علوم بفلسفه منحصر باینجهت که گفته شد نیست بلکه جمیع قوانین کلی علمی قانون بودن و قطعی بودنشان متوقف به يك سلسله اصول کلی است که فقط فلسفه میتواند عهده‌دار صحت آن اصول باشد.